

فردوسی پدیده‌ای استثنائی



هدف، پیام و نوع زندگی فردی و آرمانهای اجتماعی او با دیگران به حدی است که او را به یک "استثنا" بدل می‌سازد، فردوسی به حافظ نمی‌ماند، اما حافظه حافظ از اوست، پیر سرمدی خراسان، سعدی شیراز نیست اما استادی است که همسر اوست و با آنکه نه کلامش به مولوی می‌ماند و نه پیامش، ولی در ژرفای اندیشه‌اش با مولانا فصول مشترک عقلانی و منطقی وجود دارد آنچنانکه سیمرخ هردو از قاف برمی‌خیزد ولی "سی" نیست و چهره ناچی بیگانه‌ای را به خود می‌گیرد که پرورنده و رهاسازنده است، اوج‌گیر و پرفرازماننده است... اما شگفتا که در گرماگرم حادثه‌های زمانه که مستقیم و غیرمستقیم با پیام فردوسی وجوه مشترک دارد بیشتر از حافظ و سعدی و مولوی سخن می‌رانیم تا از فردوسی.

چرا برای ما فردوسی و اثر گراندش از اعتباری جامع و خاص برخوردار است؟ اعتبار و جامعیتی که در هیچ شاعر یا اثر ادبی دیگری در زبان فارسی وجود ندارد؟

شاید دلیل این امر آن باشد که فردوسی در جامعه و در ادب فارسی پدیده‌ای منحصر به فرد و جامع و مانعی است که با شفافترین و قابل فهمترین زبانها برای مردم خویش سخن می‌گوید، پیامش قصه کامها و نامرادیهای جمع است و شاعر هدفی کاملاً "متعالی" دارد که خیر و صلاح جامعه خود را در درازنای برپیش و خم تاریخ، بر هر مصلحت فردی و پدیده غیرجمعی ترجیح می‌نهد و همیشه پیامی دارد قابل درک با صمیمیتی آشنا و مانوس که سفره دل‌های خوانندگان اثرش را از مائده‌های مطلوب آگاهانه و ناخودآگاهانه سرشار می‌سازد و رغبت و عطش همیشگی آنها را به محتویات خویش برمی‌انگیزد. حال آنکه دیگران بویژه شاعران معاصر وی ابعاد جامع شخصیت و تفکرات و رفتار و کردار پرمشانه او را فاقدند و به همین جهت اگرچه هریک از آنان بعدی خاص از فکر و زیبایی و پیامهای انسانی و اخلاقی و حتی اجتماعی را نمایندگی می‌کنند اما همیشه در محدوده حقیقی از ساختارهای شخصیت و اندیشه خویش گرفتار می‌مانند و با آنکه جرقه‌ای می‌زنند، اما آتش گرمابخش شهبای زمستان نیستند و ما در این گفتار بر آنیم که محیط ادبی و اندیشه‌های حاکم بر روزگار فردوسی را با تکیه بر تفاوت‌های فردوسی با شاعران همزمانش بشناسیم و از آن میان شاید با این قلم ناتوان بتوانیم "استثنایی" بودن و "منحصربه‌فرد" بودن فردوسی را باز نماییم. به صف شاعران و متشاعران بی‌شمار قصیده‌سرای معاصر فردوسی که تنها حدود ۴۰۰ تن از آنها در دربار غزنه می‌زیستند بنگریم و قصیده‌سرایانی چون عنصری را ببینیم که از رفاهی بی‌مانند برخوردارند آنچنانکه

دکتر منصور رستگار فسائی
استاد دانشگاه شیراز

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کمال وقار انسانیت از رفتار و کردار قهرمانان اثر روی، ملهم می‌گشت، شبهایشان با شاهنامه خوانی به سر می‌رسید و روزهای آنان، تحرک و تلاش خود را از توفندگی قهرمانان و روح موج و ستهبند حاکم بر اثر او به وام می‌گرفت و در واقع آن را تکرار می‌کرد زیرا نوخاستگان نژاده به وسیله او هویت خویش را می‌شناختند و خاندان خویش را از یاد نمی‌بردند و طبعاً "از اعتبار خود آگاهی و شناخت ارزشهای والای فکری و اجتماعی و اخلاقی جامعه خود خبردار می‌گشتند و فردوسی را روشنگر نسلها و نسلها در پیچ و خم زمانه‌های دور و دراز می‌یافتند.

هیچ شاعری در ادب ما، فردوسی نیست و فردوسی به لحاظ جامعیت کلامش به هیچ یک از خیل سخن‌سرایان معاصر یا قبل و بعد از خود نمی‌ماند و تفاوت‌های ریشه‌ای در شخصیت،

فردوسی و کتاب ارجمندش شاهنامه در سالهای اخیر کمتر مورد بحث و عنایت مطبوعات قرار گرفته و جز در یکی دو نشریه، تحقیقات، مطالعات و مقالاتی درباره اثر جاویدان او انعکاس نیافته است. آنچه در پی خواهد آمد نوشتاری است از یکی از استادان بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز که فردوسی را در مقایسه با معاصرانش مورد مطالعه قرار می‌دهد و تفاوت‌های اساسی شاهکار او را بازمی‌شناساند.

بیش از یک‌هزاره از آفرینش شاهنامه به وسیله شاعر جاودانه ایران، فردوسی می‌گذرد، مردی که از یکسو گنجینه‌های از راه‌وردهای ارزنده نیاکان ما را از لابلای قرون و اعصار برآورد و به مردم خویش هدیه داد و از سوئی فرهنگ گذشته پرفراز و نشیب ملت ما را به عنوان وسیله‌ای تردیدناپذیر در بقا و دوام جاویدان خاک و آب پاک وطن به مردم ایران عرضه داشت و با صرف جان و جوانی، داستان راستیها و منشهای نیک نسلهای برآمده از طوفان را آنچنان سرود که در هر گوشه نغمه‌ای و در هر دلی تأثیری، از زمزمه و احساس خود برجای نهاد. او در دهها سده پرتشویش، نیاکان ما را در مکتب‌خانه خویش نشاند و درسهای زندگی شخصی و اجتماعی را به آنان آموخت، آنچنانکه فرزندان این سرزمین، نامشان از کتاب او بود و موسیقی رزمشان از کلام وی نشأت می‌گرفت و پیام بزمشان در

از نقره دیگدان و از زر اسباب خوان می‌سازند و رفاه و آسایش و ثروتمندی آنها موجب غبطه بزرگ شاعری دیگر چون خاقانی می‌گردد:

به تعریض گفتی که خاقانیا
چه خوش داشت نظم روان عنصری
بلی شاعری بود صاحب‌قبول
ز ممدوح صاحب‌قران عنصری
به معشوق نیکو و ممدوح نیک
غزل‌گو شد و مدح‌خوان عنصری...
به دور کرم بخششی نیک دید
ز محمود کشورستان عنصری
به ده بیت صد بدره و برده یافت
ز یک فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان
زر ساخت آلات خوان عنصری
دهم مال و پس شاد باشم کنون
ستد زر و شد شادمان عنصری
به دانش توان عنصری شد ولیک
به دولت شدن چون توان عنصری

می‌بینم که خاقانی از آن می‌نالند که عنصری با سرودن ده بیت شعر بدره‌های زر و برده‌های نیک می‌یابد درحالی که خود او با فضل بیشتر و کمالات افزونتر از این نعمت برخوردار نشده است.

حقیقت این است که عنصری و اکثر شاعران معاصر فردوسی در دربار غزنویان کارگزاران حاکمیت زورند و شیفتگان زر، مصلحت‌بینانی عاقبت‌نگرند که بر گرد هرم قدرت می‌چرخند و برای تحکیم بنیانهای توانمندی حاکمیت، از هیچ کوشی دریغ نمی‌کنند. با دروغگویی و فرومایگی، سفلگان را برمی‌کشند، حقیران را بزرگ می‌نمایند و شجاع و دلاور می‌خوانند و به فریب افکار جامعه می‌پردازند و مزد خویش را به اندازه وقاحت خود و سفاقت دیگران، دریافت می‌دارند.

حال آنکه فردوسی از لونی دیگر است، او در بحران اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی حاکم بر ایران قرن چهارم و پنجم هجری که معلول تغییر و تبدیل حکومتها و نقودهای سیاسی و فکری تازیان و ترکان و اصطکاک با ریشه‌های فرهنگی و علاقه‌های ملی ایرانی بود از پیوستن به قدرتهای حاکم سر باز زد و بدون اینکه جذب و جلب دربارهای پرزرق و برق گردد، در انزوای طوس که در واقع قلب تپنده و مبارز جامعه مطلوب او بود، به شاعری پرداخت اما این شاعری دارای ویژگیهای خاص خویش است:

۱- فردوسی در اوج رواج قصیده‌سرایی و منظومه‌های درباری، خریدار بازار بی‌رونق مثنوی می‌گردد. توضیح آنکه تا روزگار فردوسی اگرچه مثنویهای متعددی در زمینه‌های گوناگون

حتی در زمینه‌های حماسی سروده شده بود اما شاعران درکی صحیح و منطقی از داستان بلند نداشتند و هنوز یک مثنوی بلند که به لحاظ لفظ و محتوا اعتباری درجه اول داشته

باشد آفریده نشده و در جامعه و در میان مردم راهی نیافته بود و مثنویهایی چون آفرین‌نامه بوشکور و کلیله و دمنه رودکی و خنگ‌بت و سرخ‌بت عنصری و ورقه و گلشاه عیوقی و حتی گشتاسب‌نامه دقیقی جایی برای خود در اندیشه ایرانیان نگشوده بود. فردوسی با درک دلزدگی جامعه از قصیده‌های مدحیه و محتوای جدا از زندگی آنها و در تحقق هدفهای تاریخی پیام خویش، قالب مثنوی را برای بیان خود برمی‌گزیند، زیرا این قالب دارای استعدادی بالقوه است که شاعر می‌تواند با استفاده از امکانات وزنی و سهولت قافیه در کلام انعطاف‌پذیری فراوان و قابلیت‌های گوناگون را در اختیار داشته باشد و بدون اینکه مضامین و اندیشه‌ها را قربانی



کند پیام تاثیربخش خویش را به بهترین نحو و به سادگی تمام به گوش جامعه برساند.

۲- مثنوی‌سرایی فردوسی نه در ستایش معشوق و زندگان صاحب قدرت بود و نه به تنهایی و بطور انتزاعی در وصف طبیعت بی‌جان و زیباییهای صوری آن، بلکه نخستین کوشش موفقی بود که برای گرد آوردن مفاخر و مآثر یک فرهنگ ریشه‌دار و معرفی هویت مردم یک جامعه کهنسال صورت می‌گرفت و شاعر ناچار بود مواد شعر خود را از خواننده‌ها و شنیده‌های دقیق فارسی یا پهلوی به دست آورد و در چهارچوب قالب مثنوی به خوانندگان خویش عرضه کند. بنابراین، مثنوی فردوسی، شعری مستند بود و شعر مستند در این تعبیر تا پیش از فردوسی سابقه نداشت اما هنر فردوسی در آن بود که درعین سخنوری

مستند، چنان به سادگی و زیبایی سخن راند که خشکی منابع و بی‌روخی آنها به هیچ وجه مجال خودنمایی نیافت.

و مسلماً "تقید به متن و اصرار در حفظ امانت، در تنها شاعری که دقیقاً "لموس و محسوس است فردوسی است و در هنگامی که قصیده‌سراییان معاصر آنچه را بر زبان می‌آمد می‌گفتند و مبالغه‌های مستعار آنان حد و مرزی نمی‌شناخت و آنان به هیچ اصل و کلامی پای‌بند نبودند این مرد چنین مستند سخن می‌راند:

سر آوردم این رزم گاموس نیز
دراز است و نفتاد از او یک پیشیز
گر از داستان این سخن کم بدی
روان مرا جای ماتم بدی (۱)

تمامی بگفتم من این داستان
بدان‌سان که بشنیدم از باستان (۲)

و چون به متنی کهن دست می‌یافت و گردوغبار زمان را از چهره آن می‌زدود دریا دریا هنر و نیک‌اندیشی لازم بود تا آن را مرغوب طبایع مشکل‌پسند و تاثیرگذارنده بر دل‌های چون سنگ سازد:

یکی نامه دیدم پر از داستان
سخنهای آن پرمنش راستان
فسانه کهن بود و منشور بود
طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی به پیوند او کس گمان
براندیشه گشت این دل شادمان
گذشته بر او سالیان دوهزار
گر ایدون که برتر، نیاید شمار (۳)

معنای این امانت‌داری را وقتی به خوبی می‌توان دریافت که او اینهمه وسواس و دقت را درباره "افسانه"ها به کار می‌برد تا خود در مورد "واقعتهای" زنده چگونه عمل کند.

۳- نرمی کلام و سادگی بیان فردوسی و اوج اندیشه قابل‌لمس او برای مردم باذوق و هنرپرور ایران بزودی به این شاعر چنان قبول عام و محبوبیتی بخشید که تاکنون هیچ شاعری در هیچ کشوری به چنین توفیقی دست نیافته است. کلامش به قرآن عجم معروف شد و نسلها و نسلها فرزندان این آب‌و‌خاک درس می‌پایستند و راستی و مردانگی را از او آموختند و در علم جویی و اخلاق، امانت‌داری و عبرت از زندگی گذشتگان، و حق‌جویی و عشق و کین، کلام استوار و عقیف او را راهنمای زندگی و اندیشه خود دانستند، رسالتی که خود او پیشاپیش از آن آگاهی داشت و در راه احیای این ارزشها او به قهرمانانی جان داد که با همه حقی که برگردن جامعه خود داشتند به مردگان می‌مانستند:

بناهای آباد گردد خراب
 ز باران و از تابش آفتاب
 بی افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیاید گزند
 چو عیسی من این مردگان را تمام
 سراسر همه زنده کردم به نام
 نمیرم از این پس که من زنده‌ام
 که تخم سخن را پراکنده‌ام
 بر این نامه بر، سالها بگذرد
 بخواند هر آن کس که دارد خرد (۴)

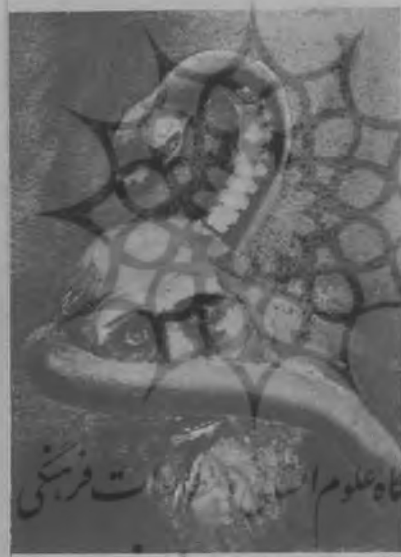
۴- فردوسی، عاشق سرزمین خویش
 بود، عاشق تاریخ و ارزشهای دیرین قوم خود
 بود. زیباییهای مادی و معنوی ایران زمین را
 می ستود، و در جهت اعتلای نام و ارزشهای
 سرزمین خود جوانی و زندگی و آسودگی و
 هستی را از دست می داد، جوانیش را می باخت،
 ثروتش را از دست می داد، فقر جای ثروتمندی
 را می گرفت و پیری به جای جوانی می نشست
 و این پیر مومن و استوار چون کوهی بر سر
 باورهای خویشتن ایستاده بود و می سرود و
 می سرود، سرودی که بدان باور داشت:

چو گفتار دهقان بیاراستم
 بدین خویشتن را نشان خواستم
 که ماند ز من یادگاری چنین
 بر او آفرین گو کند آفرین
 پس از مرگ بر من که گوینده‌ام
 بدین نام جاوید جوینده‌ام (۵)
 او رنجهای مدام را از یاد نمی برد و گاهی به
 آن لب می گشود:
 نماندم نمک سود گندم ته جو
 نه چیزی پدید است تا جو درو
 بدین تبرگی روز و هول خراج
 زمین گشته از برف چون کوه عاج
 همه کارها شد سواندر شیب
 مگر دست گیرد به چیزی حبیب (۶)

 الا ای دلارای چرخ بلند
 چه داری به پیری مرا مستمند
 جو بودم جوان برترم داشتی
 به پیری مرا خوار بگذاشتی (۷)
 ۵- مثنوی فردوسی شعری بویا و زنده
 بود که از هر کلمه آن زندگی و طراوت می تراوید
 و سلحشوری و دلآوری از آن می بارید آنچنانکه
 نظامی عروضی در حدود یک قرن ونیم پس از
 سرایش شاهنامه نوشت: "فردوسی... الحق
 هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین
 برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و کدام
 طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه
 رساند که او رسانده است. در نامه‌ای که زال
 همی نویسد به سام نریمان به مازندران در
 آن حال که با رودابه دختر شاه کابل پیوستگی
 درخواست کرد:

یکی نامه فرمود نزدیک سام
 سراسر درود و نوید و خرام
 نخست از جهان آفرین بیاد کرد
 که هم داد فرمود و هم داد کرد
 وز او باد بر سام نیرم درود
 خداوند شمشیر و کویال و خود
 چمانده چرمه هنگام گرد
 چراننده کرکس اندر نبرد
 فزاینده باد آوردگاه
 فشاننده خون ز ابر سیاه
 به مردی هنر در هنر ساخته
 سرش از هنرها برافراخته

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و
 در بسیاری از سخن عرب هم... (۸)
 ابیاتی که در دل سنگ محمود اثر می کند:
 "شنیدم از امیر معزی که گفت... وقتی محمود
 به هندوستان بود و از آنجا بازگشته بود و
 روی به غزنین نهاده مگر در راه متعردی بود
 و حصار استوار داشت (محمود) رسولی



بفرستاد که فردا باید که پیش آیی... روز
 دیگر محمود برنشست... که فرستاده بازگشته
 بود و پیش سلطان همی آمد سلطان با خواه
 گفت چه جواب داده باشد؟ خواه این بیت
 فردوسی بخواند:

اگر جز به کام من آید جواب
 من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست که مردی از او
 همی زاید. گفت بیچاره ابوالقاسم فردوسی

راست... (۹) تاثیرگذاری شگفت انگیز کلام
 فردوسی صرف نظر از عوامل معنوی، موهون
 شناختی است که فردوسی از درک جامعه از
 زیبایی، تصویرگری، تاکید و عواطف گوناگون

انسانی در لحظه‌های متفاوت و حتی متناقض
 هستی دارد. به همین جهت ابعاد مختلف
 زندگی از عشق غنائی تا نبرد حماسی و پند
 و اندرز و نمایش همه در مثنوی او به نحوی
 معقول و متناسب جلوه می کنند و تا اعماق
 روح جامعه رسوخ می یابند. شعری که از یکسو
 چراغی در دست دارد که بر افتخارات گرد گرفته
 و مبهم تاریخی کهن روشنایی می افکند و آن
 را زنده و شاداب و سازنده می نماید و از سویی
 دیگر آموزگار اخلاق برگزیده و فرهنگ کارآمد
 و پویای مردم سرزمینی است که در عین
 پای بندی به ارزشهای انسانی به استقلال و
 سراقزای جاویدان خود دل بسته اند:

جهانجوی اگر گشته گردد به نام
 به از زنده دشمن بر او شادکام (۱۰)

 به رزم اندرون کشته بهتر بود
 که بر ما یکی بنده مهتر بود (۱۱)

 همی گفت هر کس که مردن به نام
 به از زنده دشمن بر او شادکام (۱۲)
 جز از نیک نامی و فرهنگ و داد
 ز رفتار گیتی مگیرید یاد (۱۳)

 مرا مرگ بهتر از این زندگی
 که سالار باشم کنم بندگی
 به نام ار بریزی مرا گفت خون
 به از زندگانی به ننگ اندرون (۱۴)

۶- پرهیز فردوسی از تن دادن به
 قصیده سرایی به دلیل آن است که وی کاربرد
 این قالب را برای هدفهای بدون استحقاق
 نمی پسندد و رجال ناتوان سیاسی و نظامی
 در واقع انیرانی معاصر خود را درخور ستایش
 شاعران پارسی گوی نمی داند. او سرسپردگی
 قصیده سرایان را به اصحاب قدرت فاسد،
 مایه ننگ می یابد و شعر خود را متعهدانه و
 روشن بینانه برای ستایش از کسانی به کار
 می برد که با همه جان و تن و اندیشه خویش
 عاشق ارزشهای انسانی جامعه جاویدان ایران
 هستند، جان می بازند تا ارزشها را پاس
 دارند.

ز بهر و بر و بوم و فرزند خویش
 زن و کودک خرد و پیوند خویش
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم
 از آن به که کشور به دشمن دهیم (۱۵)

۷- شاهنامه کتاب مردم است، زیرا
 حماسه شعر جمع، شعر رنجها و امیدها و
 آرزوهای مشترک انسان است. شعری است که
 نگران حال و آینده مردم خویش است و آنجا
 هم که رنگ شخصی به خود می گیرد، شخص

حدا از جمع نیست و در واقع مظهر قدرت و تفکر و اراده جامعه است. به قول کویاجی "هریک از اساطیر سرگذشت تمامی یک قوم را در وجود یک تن از آن قوم تجسم می بخشد." (۱۶) و اگر فردوسی رستم را برمی کشد و به عنوان سلحشوری شکست ناپذیر تصویر می کند برای آن است که رستم را نمودار اقتدار بی زوال ایران و ایرانی می شناسد زیرا به پیروزی و اراده قوم خویش پای بند و مومن است و خصوصیات انسانی که به این نامور بزرگ نسبت می دهد حتی اگر از قول افزایش بزرگترین دشمن ایران باشد، در فرد فرد ایرانیانی که وی بدانان عشق می ورزد وجود دارد:

هراسانم از رستم تیزچنگ
تن آسان که باشد به کام نهنگ
به مردم نماند به روز نبرد
نیچید ز زخم و ننالذ ز درد
ز نیزه نترسد نه از تیغ و تیر
وگر گرز بارد بر او چرخ پیر
تو گوئی که از روی وز آهن است
نه مردم نژاد است، گاهر من است
سلیح است چندان بر او روز کین
که سیر آید از بار پشت زمین
زره دارد و جوشن و خود و گیر
بغرد به کردار غرنده ابر
نه برتابد آهنگ او ژنده پیل
نه کشتی سلاحش به دریای نیل (۱۷)

۸- پیام و محتوای شعر فردوسی با مجموعه شعر شاعران همزمانش متفاوت است. آنان بر حسب حال و هوای روز، نوسانات قدرت و حادثه های پر زرق و برق زر و سیم لب به سخن می گشایند و منتظرانی هستند که تا کفی بخشنده و حاکمیتی نیازمند به دروغ و تبلیغ ریاکارانه را می یابند بر او گرد می آیند و لب به ستایش او می گشایند، بنابراین محتوای کلام آسان مجموعه ای سرگیجه آور، متلون، متفاوت و بی ثبات است که خواننده را با هنر بی هدف و هنرمند بی فرهنگ آشنا می سازد در حالی که فردوسی به جای ارائه چنین کلامهایی بی هویت و بی آینده به نیاز جاودانی معنوی زمان و جامعه خویش می نگرد و به شعر جمع، شعر جامعه، و شعر مقاومت و پایداری و سلحشوری یعنی "حماسه" روی می آورد تا علاوه بر تحکیم ریشه های پیوند ملی جامعه و تاکید بر هویت تاریخی چندین هزار ساله قوم خویش، در ایجاد اتکاب نفس و استقلال معنوی و حفظ تمامیت ارضی و غرور قومی خود سهمی داشته باشد و مردم خود را در گیرودار حادثه هایی که به نابودی بسیاری از مدنیتها و فرهنگهای کهن منجر گشته است به آینده ای مطمئن و پر از سرافرازی و اقتدار رهنمون گردد. این شیوه مطلوب فردوسی،

انتظار جامعه را از شاعر برآورده می ساخت و به همین سبب پیام فردوسی برای زنان و مردان باسواد و بیسواد ایرانی که صاحب هرنوع نحله فکری و عقیدتی و قومی و نژادی بودند وجه مشترکی قابل فهم و درک و دقیق داشت و ما تاثیر این کلام و بیان را در توجه به شاهنامه و شاهنامه خوانی های پر شور مردم درک می توانیم کردن آنجا که حدود ۳۰ سال پس از سرایش شاهنامه عنصری (متوفی ۴۳۱) و فرخی سیستانی (متوفی به سال ۴۲۹) را می بینیم با اشاراتی به شاهنامه و شاهنامه خوانی:

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی
به شاهنامه بر، این حکایت است و سمر (۱۸)

به شاهنامه همی خوانده ام که رستم زال
گهی بشد زره هفتخوان به مازندر (۱۹)
همه حدیث ز محمود نامه خواند ویس
همانکه قصه شهنامه خواندی هموار (۲۰)



ز شاهان چنواکس تیورورد چرخ
شنیدستم این را، ز شهنامه خوان (۲۱)

گفتا چنو دگر به جهان هیچ شه بود
گفتم ز من میرس به شهنامه کن نگاه (۲۲)

این چنین بزم از همه شاهان کرا اندر خور ست
نامه شاهان بخوان و کتب پیشینیان بیار (۲۳)
بتدریج بسیاری از مردم که از به خاطر سیردن قصیده های کوتاه خودداری می کردند بیهیای فراوان و داستانهایی مفصل از شاهنامه را به خاطر سیردند و سینه به سینه برای دیگران نقل کردند تا میاددا کمیابی کتاب و مشکل یابی آن، بیسواد و قرب و بعد مانع از حصول پیام شاهنامه به جامعه گردد و برای اولین بار

در ایران بعد از اسلام، کتابی یارسی بدید آمد که در همه دلها جایی داشت و گروهی حافظ و راوی آن بودند و مضامین و داستانهای آن را نقل می کردند و بدین سان اعانه می نمودند و اهل ذوق و ادب کلام فردوسی را راهنمای گفتار و نوشتار صحیح و دقیق می دانستند و مردم جامعه از آن درسهای فراوان می گرفتند آنچنانکه سعدی از کار شاهنامه خوانی حکایتی عبرت انگیز می آفریند:

"یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز... باری به ملجس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون، وزیر ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد گفت... (۲۴)

بدین ترتیب جامعه هرگز با کتاب فردوسی و پیام این شاعر بزرگ ملی ایران سرسری برخورد نکرده و حساب فردوسی را از هر شاعر دیگری جدا دانسته است. دلایل عمده این نگرش خاص به کلام فردوسی را در مقایسه او با معاصرانش بهتر و بیشتر درمی یابیم.

- ۱- شاهنامه چاپ مسکو ۴/۱۰۴۸
- ۲- همانجا ص ۴/۱۱۴۰
- ۳- همانجا ۶/۱۵۵۴
- ۴- همانجا ۵/۱۲۷۵
- ۵- همانجا ۸/۲۳۵۴
- ۶- همانجا ۷/۲۱۱۵
- ۷- همانجا ۸/۱۹۱۴
- ۸- نظامی عروضی، چهارمقاله به تصحیح علامه قزوینی، تهران، اشراقی، ص ۴۸
- ۹- همانجا ص ۵۱-۵۰
- ۱۰- شاهنامه چاپ مسکو ۸/۲۴۹۱
- ۱۱- همانجا ۹/۲۷۸۱
- ۱۲- همانجا ۹/۲۹۷۶
- ۱۳- همانجا ۶/۱۸۰۵
- ۱۴- همانجا ۵/۱۱۵۴
- ۱۵- همانجا ۴/۱۰۲۷
- ۱۶- کویاجی، آئینها و افسانه های چین و ایران، ترجمه جلیل دوستخواه، ص ۱۶۷
- ۱۷- شاهنامه، چاپ مسکو ۴/۱۰۲۹
- ۱۸- دیوان عنصری به تصحیح دبیر سیاقی ص ۱۳۲
- ۱۹- همانجا ص ۳۳۷
- ۲۰- فرخی، دیوان، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، ص ۶۵
- ۲۱- همانجا ص ۲۴۸
- ۲۲- همانجا ص ۳۴۴
- ۲۳- همانجا ص ۱۷۸
- ۲۴- شرح گلستان سعدی، خزائلی ص ۱۸۵